

نقد مکتب تفکیک در آثار امام خمینی

(قسمت دوم)

□ سید محمد طباطبائی

فصل ۱۳: خداشناسی

نتایج و پیامدهای بحث خداشناسی قائلان مکتب تفکیک را می‌توان اینگونه بیان کرد:
۱- مبادی معرفت شناختی دیدگاه فوق برای شناخت خداوند نیز مطرح است از جمله رأی به
خدا محور محض که بر اساس آن تنها طریق ممکن برای شناخت خداوند، معرفی او به وسیله
خود اوست.

۲- تفسیری که برای خود تعریفی خداوند ارائه شده، همان تفسیر عرفانی برای تجلی خداوند
و استناد به انگاره قرب نوافل است که خداوند سمع و بصر عبد می‌شود. ابراز و گرایش به چنین
مطلبی قبل از هر چیز به معنای نفی تمام مطالبی است که درباره فلسفه و عرفان هزینه شده است.
علاوه بر این که تمام مطلب تفسیری برای شناخت خداوند است، عدم وصول عموم مردم به چنین
معرفتی، ورود به جرگه کفر و شرک را به ارمغان می‌آورد یا اینکه معرفت‌های بدوی نیز باید با
همین مشخصه از اعتبار بسیار بالا و والا برخوردار باشد، به عبارت دیگر اعضای معرفت خداوند



در این نوع معرفت و قائل به درجات نبودن در ساحت معرفت، سبب وقوع در تنگناهای مشهود شده است.

تعبیرات نامأنوس و تفسیر غیر معروف برای عالم ذر و تأکید بیش از حد روی دیدن زوایای مجهولات این عوالم، گوشه‌ای دیگر از چاره‌جویی‌های بی‌حاصل حجّت حکیم مبانی و مبادی نظریه معرفت فطری است؛ این سخن که انسانها با داشتن معرفت فطری ذری عارف کامل آفریده می‌شوند نیز از همین قبیل است.

۳- رأی به تعطیل عقل برای معرفت الهی به بهانه مفتوح بودن معرفت خداوند به وسیله خود او نیز گوشه‌ای دیگر از ناکامی در نظریه‌پردازی است که با حذف وسائل ثمربخش برای معرفت به این نقطه شده است.

۴- ناسازگاری با روش‌های فلسفی و عرفانی چنان اوج می‌گیرد که برای آرای فلسفی و عرفانی، تالی فاسدهای بی‌شماری ردیف می‌شود و...

۵- در توحید صفاتی نظریاتی ارائه می‌شود که صرفاً برای نفی نظریات فلسفی و عرفانی التقاط شده است.

۶- به نظر این دیدگاه ذهنی با بساطت محض فقط اهلیت استفاده از نظریات شریعت را دارد، و با همین رویکرد رأی به وحدت وجود مناقص با توحید مطلوب وحی دانسته شده.

مباحث مربوط به خداشناسی این نحله بیشتر در این کتابها آمده است: ۱- معارف القرآن اصفهانی ۲- ابواب الهدایه ۳- تقریرات ۴- تنبیهات حول المبداء و المعاد صفحات ۱۰۵، ۴۰، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۶۴ و...

اما عالم ربّانی حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) بزرگ‌مردی که فقاقت را توأم با بردباری و سعه‌صدر، مدیریت را همراه با تعبد و پابندی به اصول و مبانی اسلامی، فکر ثابت و دُر نشان را با دوراندیشی و تشخیص مصالح دراز مدت امت اسلامی، حزم و احتیاط را توأم با شجاعت و شهامت، بهره‌مندی از علوم مختلف اسلامی را همراه با ذوق و گرایش‌های هنری اصیل، اعتماد به نفس را همراه با توکل به خداوند متعال، تلاش و جدّیت و نظم و برنامه‌ریزی را

توأم با توسل به حضرات ائمه اطهار (علیه السلام) به خصوص حضرت ولی عصر (عج) دارا بود، درباره خدانشناسی مطالبی عالی دارند که به مواردی از آنها اشاره می شود:

● بدان که یکی از اصول معارف که مقامات سالکین بدون آن حاصل نشود علم به ربوبیت و مالکیت حق است و کیفیت تصرف ذات مقدس است در امور... اگر اسباب ظاهره را موافق ببینند، بکلی از حق تعالی و تصرف او غافل شوند، و اینکه گویند توکل منافات ندارد با کسب و عمل، مطلب صحیحی است، بلکه مطابق برهان و نقل است، ولی احتجاج از ربوبیت و تصرف [او] و مستقل شمردن اسباب منافی توکل است.

چون دل آدمی بسان دریایی است که ذکر در آن تأثیر می گذارد. گاهی ذکر همچون سنگریزه ای است که با افتادن در دریا موجی سطحی و گذرا ایجاد می کند و به زودی محو می شود، مانند بسیاری از اذکار و عبادتی که ما انجام می دهیم، و موجی سطحی است و عمق دلمان در جای دیگری است، الفاظ بر زبانمان جاری است ولی هزاران جای دیگر فکر می کنیم و وقتی به خود می آییم که عبادتمان به پایان رسیده است ولی گاهی ذکر و توجه به خدا چون طوفانی سهمگین عمق دل را زیر و رو می کند و اثری پایدار می گذارد.

توکل واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است بر وکالت او، و برخی عرفا فرموده اند: توکل، انداختن بدن است در بندگی و تعلق قلب است به پروردگاری. یعنی صرف قوای بدن را در راه اطاعت حق و تصرف نمودن در امور واگذار نمودن آنها را به پروردگار. و بعضی گفته اند: توکل بر خدا بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آنها.^{۱۰۶}

● بدان که حکمای الهی صفات حق تعالی را بر سه گونه تقسیم نموده اند...^{۱۰۷} بیان مطلب اینست که در تقسیم دیگری می توان اسماء را تحت چهار اسم در آورد و بنابراین ائمه ای اسماء چهارتاست که آنها عبارتند از: اول، آخر، ظاهر، باطن. عرفا معتقدند تمام اسماء یا اولند و یا آخر، یا ظاهرند و یا باطن. اسمائی که جهت ایجاد دارند مانند: میدی، موجد، مرید، فاطر و... و ابتدا قرار می گیرند و اسم «اول» بر آنها حاکم می باشد. اسمائی چون معید، قابض، باسط و... نیز محکوم



اسم «آخر» می‌باشند. از جهت دیگر، تمامی اسماء یا جهت بطونی دارد و یا جهت ظهوری و تحت اسم «ظاهر» و یا «باطن» قرار می‌گیرند. به عنوان مثال سبوح و قدوس، اسماء بطونی و اسماء تشبیهی چون علم و قدرت، اسماء ظهوری می‌باشند. این چهار اسم تحت اسم جامع «الله» قرار می‌گیرند. چون اولین و کلی‌ترین اسمی که در تعیین ثانی قرار می‌گیرد و همه‌ی اسماء - حتی اسماء هفت‌گانه و چهارگانه - جلوه‌ی اویند و از او منتشی می‌شوند، اسم جامع «الله» می‌باشند. الوهیت الله، تنها در صورتی پیدا می‌شود که مستجمع جمیع صفات و از جمله اسم حیات، قدرت، علم و اراده باشد. به تعبیری در دل الوهیت همه‌ی اسماء به صورت مندمج موجود است که ابتدا آن چهار اسم و سپس دیگر اسماء و اشیاء از آن منتشی می‌شوند. پس سرسلسله اسماء در تعیین ثانی و کلی‌ترین اسم به معنای حقیقی آن که بالاتر از آن اسمی وجود ندارد و به تعبیری اسم اعظم حقیقی، اسم الله می‌باشد.

● بعضی از اهل سلوک مدعی تذکر عالم ذر هستند و گویند: اگر حجاب طبیعت که موجب این غفلت و نسیان است از پیش چشم سالک برداشته شد متذکر عوالم سابقه می‌شود.^{۱۰۸} بیان مطلب اینست که گروهی از آیات قرآن کریم دلالت بر عهد و میثاق تکوینی می‌کند که خداوند سبحان از بشر پیمان گرفته و بشر به خدا میثاق سپرده تا موحد بوده و مطیع خدا باشد و غیر خدا را پرستش نکرده و شیطان را عبادت نکند. این میثاق و عهدگیری چون از تمام انسان‌هاست، پس همه انسان‌ها سابقه گرایشی به حق در نهان آنها وجود دارد و گرنه اخذ تعهد تکوینی و بستن پیمان روا نبود، مرحوم محقق داماد در شرح اصول کافی از بعضی از اهل تفسیر نقل کرده که گویا آیه میثاق را بر تمثیل حمل کرده.^{۱۰۹}

و مرحوم سید شرف‌الدین جبل عاملی (قدس سره شریف) در رساله «فلسفة الميثاق والولاية» که در شرح آیه میثاق نوشته شده، می‌نویسد: «هم توحيد و هم ولاية اهل بيت (عليهم السلام) در موطن تعهد به عنوان میثاق مطرح شده است و ظاهر آیه را بر تمثیل و تصویر حمل کرده‌اند.»^{۱۱۰}

● از غرایب امور آنست که بعضی در مقام طعن و اشکال گویند که: ائمه هدی -

علیهم السلام - فرمایشاتی را که می‌فرمایند برای ارشاد مردم، باید مطابق با فهم عرفی باشد و غیر از آن از معانی دقیق فلسفیه یا عرفانیه از آنها صادر نباید شود و این افتراءی است بس فجیع و تهمت‌آمیز است بسیار فظیح که از قلت تدبّر در اخبار اهل بیت (ع) و عدم فحوص در آن با ضمیمه بعض امور دیگر ناشی شده است فوا عجباً! اگر دقایق توحید و معارف را انبیا و اولیا «علیهم السلام» تعلیم مردم نکنند پس کی تعلیم آنها کند؟ آیا توحید و دیگر معارف، دقایقی ندارد و همه مردم در معارف یکسان هستند؟...^{۱۱۱}

بیان مطلب اینست که اگر فلسفه عهده‌دار اثبات حقیقتهای عینی است و مهم‌ترین مسئله آن اثبات واجب‌الوجود است یا به تعبیر مناسب اثبات واجب‌الواقعه است چون زیربنای همه شئون جامعه انسانی، اعتقاد اوست و پایه تمام اعتقادهای الهی عقیده به وجود خداوند می‌باشد و قصور یا تقصیر در ادراک بعضی از مبادی تصویری یا تصدیقی براهینی اثبات واجب، مایه نقد یا سبب شک و تردید نسبت به اعتقاد الهی می‌شود.

بیانات مختلف اهل بیت «علیهم السلام» درباره توحید نسبت به ظرفیت افراد و توصیف خداوند متعال توسط امام صادق (ع) برای هشام بن سالم و روایت مفصل امام کاظم (ع) به هشام بن حکم از این قبیل است.

مرحوم صدوق که در صفحه ۲۷۰ کتاب توحید نقل می‌کند مردی از امام (ع) درباره توحید استعلام می‌نماید، حضرت به او می‌فرماید: توحید همان است که شما بر آنید و دیگری از امام هشتم (ع) می‌پرسد: من می‌گویم آفریدگار جهان دو نفراند؛ پس دلیل بر آنکه یکتاست چیست؟ حضرت (ع) فرمودند: اینکه می‌گویی دو تاست، دلیل بر توحید است، زیرا ادعای مبدأ دوم بعد از اقرار به مبدأ واحد است پس مبدأ واحد، مورد اتفاق است و زائد بر او مایه اختلاف. و روایت دیگری را مرحوم صدوق در صفحه ۱۴۶ در حدیث ۱۴ نقل می‌کند در ذیل روایت هشام گوید: از حضور امام (ع) بیرون آمدم در حالی که در خدانشناسی و اعتقاد به یکتایی او از همه مردم دانشمندترم: «فخرجت من عنده و أنا أعلم الناس بالتوحید» و مرحوم کلینی در اصول کافی کتاب عقل و جهل روایت ۱۲ را اختصاص به روایت مهمی از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر

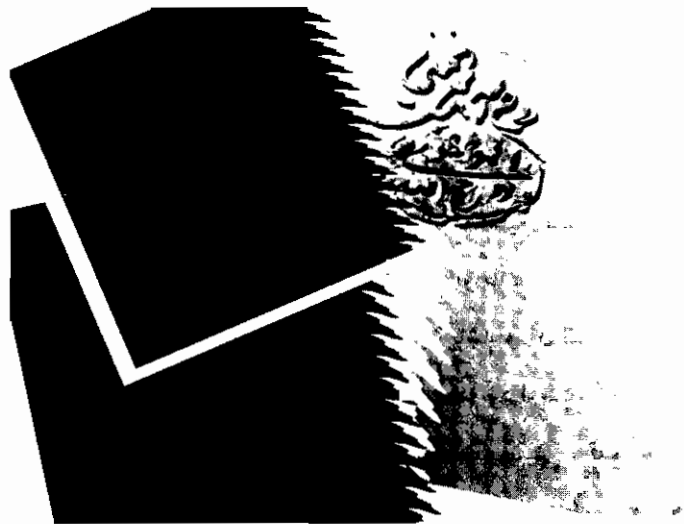


«عليهما السلام» می‌دهد که به جناب هشام بن حکم تعلیم فرمودند که به تعبیر برخی اساتید بخاطر دارا بودن حکمت‌های زیاد در این روایت نورانی باید نام او را «فروغ حکمت از مشکاة امامت» نامید.

پس همان‌طوری که آیات قرآن کریم در سطح‌های مختلف با اوج و حضيض اعجاز‌آمیز بیان شده ائمه اطهار(ع) که عدل قرآن مجید هستند، بیانات گوناگون در این گونه از امور دارند.

- انسان کامل که آدم ابوالبشر یکی از مصادیق آن است بزرگترین آیات و مظاهر اسماء و صفات حق و مَثَل و آیت حق تعالی است و خدای تبارک و تعالی از مَثَل یعنی شبیه، منزّه و مبرّاست....^{۱۱۲}

بیان مطلب اینست که حقیقت انسان یا به تعبیری حقیقت محمدیه (صلی الله علیه و آله و سلم) یا مقام انسان مقام خاصی است که مختص انسان است و سایر موجودات نمی‌توانند به آن دست



یابند و آن مقام مظهریت اسم جامع الله در تعین ثانی می‌باشد. چون در صقع ربوبی در تعین ثانی، مخلوقات، مظاهر اسماء جزئی الله هستند و هر مخلوقی، مظهر اسم خاصی می‌باشد. مثلاً اسم مصل، شعبه‌ای از اسم جامع الله است در این بین تنها انسان است که مظهر اسم جامع و کلی الله است و هیچ مخلوقی دیگر مظهر آن اسم جامعه نمی‌باشد. وقتی انسان اسم جامع الله را که سرسلسله اسماء در تعین ثانی است در خود پیاده کند، در واقع همه اسماء را در خود پیاده کرده است و به حقیقت جمعی خود، واجد تمامی اسماء اندماجی و تفصیلی خواهد شد، و به تعبیری خود اسم جامع الله در او پیاده می‌شود به قول مولوی:

گر تو آدم‌زاده‌ای چون او نشین

جمله ذرات را در خود ببین

چیست اندر خم که اندر نهر نیست

چیست اندر خانه کان در شهر نیست

این جهان خم است و دل چون جوی آب

این جهان خانه است و دل شهر عجاب

شناخت انسان کامل که مظهر جمیع اسماء و صفات الهیه است کار انسان کامل است و الا

غیر کامل از عهده وصف و تعریف و شرح انسان کامل بر نمی‌آید.

انسان کامل امام قافله نوع انسانی و غایت مسیر تکاملی آن و صراط مستقیم و صراط الی الله بلکه صراط الله است که دیگر افراد باید راه تقرّب به او را سیر نمایند تا به کمال انسانی خود نائل شوند.

قرآن و عرفان و برهان با هم جدائی ندارند و هر سه را اگر جمع کنیم مساوی است با انسان کامل. اگر انسان کامل مظهر اسم الله است، الله مستجمع جمیع صفات کمالی است، الله کعبه همه اسماء است قبله همه اسماء است، اسماء همه در حول او طائف‌اند. و آنکه مظهر اسم الله است او هم کعبه و قبله همه است مظهر الله هم باید اتم مظاهر باشد و آن انسان کامل است. انسان کامل جامع‌ترین کتاب الهی است و مبین حقایق اسماء خواهد بود اوست که مشرق حقایق الهی و واسطه فیض و مظهر اتم اسم شریف‌الفتاح و ثمره شجره معرفت و یقینی و قلب عالم امکان، مظهر ذات اقدس الله و مرآت جهان‌نمای حق و نقطه جامعه بین احکام و جوب و امکان و عصاره حقایق بی‌کران جهان هستی، عرش الله الاعظم، و اسم اعظم الهی بلکه مظهر اتم اسماء مستأثر حق تعالی

است.

بالاخره حافظ و خزانه‌دار اسرار الهیّه و وسایل معرفت حق تعالی و وسایط ظهور و صفات او و ارباب انواع مخلوقات او و مجمع نجدین غیب و شهود و شهادت و جمال و جلال و منزل سِراح مطلق در عوالم ملک و ملکوت و... جز انسان کامل کسی نخواهد بود و مظهر «لیس کمثله شیء»^{۱۱۳} است.

فصل ۱۴: معرفت نفس

نتایج بررسی معرفت نفس و هویت روح مکتب تفکیک عبارتند از:

۱- نقطه عزیمت تبیین در این باره تبیین معاد است که بین معرفت النفس دینی و فلسفی تمایز و تباین تام تصویر شده است. به اعتقاد این دیدگاه نفس انسان در نظر شریعت ماده محض است و تجرد فلسفی اصلاً قابل محلّ نیست. همه کوشش این دیدگاه بر این استوار است که تجرد را از نفس بزداید چه تجرد تام و چه ناقص، چه در حدث و چه در بقاء، هیچ‌گاه تجرد برای نفس قابل پذیرش نیست.

این دیدگاه به عقیده خود نکته خُبراً فلاسفه را در همین نکته یافته است که فلاسفه قائل به تجرد نفس هستند، وانگهی این عقیده سبب رأی به اتحاد کمالات ثانوی (علم) با نفس شده و در نهایت، سیر نفس آن را مجرد محض داشته‌اند. همه این نظریات این دیدگاه بر مادیت صرف نفوس انسانی حتّی نفوس کَمَل و انبیاء استوار است. این مطلب تفریع بر نظریه جهان‌شناختی این دیدگاه است که کل ماسوا را ماده می‌داند و انسان هم یکی از موجودات ماسوا است که از ضمیمه شدن دو ماده جسمانی تشکیل شده است.

۲- نتیجه مهمّی که در بررسی نظر این دیدگاه حاصل می‌شود، بعد از نظریه «مادی بودن ماسوی الله» است. تلاش این دیدگاه برای فرق نهادن بین نظریه خود و ماتریالیست‌های الحادی درباره نفس انسانی چندان مؤثر نیفتاده گرچه در این فاصله گرفتن به ثویت غیرقابل رفع بین روح و بدن نیز معتقد شده‌اند.

نکته: مباحث مربوطه بیشتر در این کتابها مطرح شده است: ۱- تنبیهات حول المبدء و المعاد صفحات ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۴۲، ... ۲- معارف القرآن صفحات ۵۲۰، ۵۲۱، ۳- ابواب الهدی صفحات ۷، ۹، ۴- تقریرات صفحات ۲۱۴، ۱۵۳، ۲۱۴. ۵- بیان الفرقان جلد ۳ صفحه ۳۴، جلد اول صفحه ۶۰، جلد ۳ صفحه ۴۰، جلد ۱ ص ۵۲۱، ۵۷. ۶- عارف و صوفی چه می گویند صفحه ۲۶۸. ۷- میزانالمطالب صفحات ۲۵۱، ۲۵۲ و ۲۵۸ آمده است.

اما عارف کامل، مهاجر، مجاهد فی سبیل الله، محیی اسلام ناب محمدی (ص) حضرت امام خمینی در مواردی زیاد به مسأله مهم «معرفت نفس» پرداخته که به نکاتی از آنها اشاره می شود:

● از امور مهمه ای که تنبیه به آن لازم است و اخوان مؤمنین خصوصاً اهل علم کثرالله امثالهم باید در نظر داشته باشند، آن است که اگر کلامی از بعض علماء نفس و اهل معرفت دیدند یا شنیدند به مجرد آنکه به گوش آنها آشنا نیست یا مبنی بر اصطلاحی است که آنها را از آن حظی نیست، بدون حجّت شرعیه رمی به فساد و بطلان نکنند و از اهل آن توهین و تحقیر نمایند، و گمان نکنند هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیا و عرفا و تجلیات حق و عشق و محبت و امثال اینها که در اصطلاحات اهل معرفت رایج است برد، صوفی است یا مروّج دعاوی صوفیه است یا بافنده از پیش خود است و بر طبق آن برهانی عقلی یا حجّتی شرعی ندارد، به جان دوست قسم که کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است.^{۱۱۴}

بیان مطلب اینست که اولاً درباره ادله اثبات نفس بزرگانی چون ابوعلی سینا در کتابهای شفا و الاشارات و التنبیهات و غیر ایشان مثل ابن رشد و خواجه نصیر و رازی و نیشابوری و ابن حزم و صدر المتألهین و حکیم سبزواری و علامه طباطبائی و شاگردان ایشان مخصوصاً حضرت آیت الله حسن زاده آملی بحث های مفصلی را در کتب خویش مطرح کرده اند. و ثانیاً درباره اهمیت معرفت نفسی روایات متعدّدی از ائمه اطهار رسیده است چون سرمایه همه سعادتها و اهم واجبات معرفت نفس است یعنی خودشناسی که هیچ معرفتی چون معرفت نفس بکار انسان نمی آید و انسان کماری مهم تر از خودسازی ندارد و آن مبتنی بر خودشناسی است و سقراط خودشناسی و اخلاق را از همه مهمتر می شمرد، گویند وقتی از کنار معبد دلف، عبور می کرد دید بالای آن نوشته است: «خود را



بشناس» همین کلام را اساس فلسفه خود قرار داد. سقراط در مقابل دانشمندان طبیعی گفت: «بیهوده در شناختن موجودات خشک و بی‌روح رنج مبر بلکه خود را بشناس که شناختن نفس انسان بالاتر از شناختن اسرار طبیعت است. چون گفتار او شبیه به گفتار انبیاء بود بزرگ شد و آوازه‌اش جهان را بگرفت چه قیمت انسان را بالا برده بود. اما آن دانشمندان گمنام شدند. پیامبر اعظم (ص) طبق نقل علم‌الهدی در غرر و درر (ص ۳۲۹، ج ۲) فرمودند: «اعلمکم بنفسه أعلمکم برّبه» چون معرفت نفس مقدمه معرفت ربّ است.

• یکی از حالات نفس، حال تجرّد آن است که حکماء شامخین، کمتر مسأله‌ای از مسائل حکمیه را به مثابه آن اهمیت داده و مبرهن و واضح نموده‌اند.^{۱۱۵}

بیان مطلب اینست که قلب جمیع معارف ذوقیه و قطب قاطبه مسائل حکمیه و محور استوار کلّ مطالب علوم عقلیه و نقلیه، و اساس پایدار همه خیرات و سعادات است و معرفت آن اشرف معارف است و پس از معرفت حق سبحانه هیچ موضوعی در حکمت متعالیه به پایه اهمیت آن نمی‌رسد و کلام متقن و متین صدرالمآلهین در کتاب نفس اسفار این است که فرمودند: کلید قیامت شناسی، معرفت نفس است. کلید علوم و آگاهی به یوم‌القیامه و بحث معاد، معرفت نفس و معرفت به مراتب نفس است.

ابوعلی سینا با تدوین ده‌ها کتاب و رساله پیرامون معرفت نفس بیش از همه سعی و تلاش کرده است. و «طهارة الاعراق» و «الفوز الاصحیح» دو آثار مهم جناب ابن مسکویه در معرفت نفس است.

از همه مهمتر آثار صدرای شیرازی صدرالمآلهین قدس الله نفسه الزکیه است به ویژه کتاب کبیر اسفار به خصوص سفر نفس جامع‌ترین کتاب معرفت نفس است. و کلام نورانی امام سجاد(ع) در دعای مکارم اخلاق در مبحث معرفت نفسی یک تابلو و سرمشق است که از خداوند می‌خواهد که فرصتی به او بدهد که در کنار سفره خود بنشیند چون معرفت نفسی نافع‌تر از معرفت آفاق است و ریشه فضیلت‌هاست و اساس دینداری و رستگاری انسان معرفت نفس است.

فصل ۱۵: معاد و جهان آخرت

بررسی و نتایج بحث معاد و جهاد آخرت از دیدگاه مکتب تفکیک از قرار ذیل است:

ذهنیت ماده‌انگاران در علم‌النفس، در این بحث نیز جاری است. مبادی انسان‌شناسی (معرفه‌النفس) و مبادی جهان‌شناسی، با تأثر عمیق از ماده‌گرایی و جسمانیت‌پذیری در تصویر نظریه معاد در این دیدگاه ثمربخشی بوده است. اینها برای معارضه با اصول فلسفی به نظریه متکلمان گرایشی پیدا کرده‌اند و معاد را قائم بر جمع‌آوری همان اجزای متفرق دانسته و به معاد جسمانی به صورت افراطی نایل شده‌اند و حتی معاد روحانی نیز در سایه رأی به جسمانیت تفسیر و توجیه شده پس در منظر آنها معاد روحانی، معاد جسمانی و آن به معاد بدنی تفسیر شده است.

رهیافت نهایی نظریه معاد در این دیدگاه، معاد عنصری و جسمانی محض است، همان نظریه‌ای که متکلمان در تفسیر معاد منظور صاحب شریعت ابراز داشته‌اند.

نکته: مطالب مذکور را می‌توان در کتابهای زیر جستجو کرد: ۱- تقریرات صفحات ۱۰۱، ۱۶۰ و ... ۲- بیان الفرقان جلد ۳، صفحات ۲، ۶۵ و ... ۳- میزان‌المطالب صفحات ۲۴۰ و ۳۵۲ و ... ۴- تنبیهات حول المبدأ و المعاد صفحات ۲۰۷ و ...

اما مطالعه ژرف و عمیق در آثار عالم ربّانی مسندنشین اریکه افتاء، یگه تاز عرصه فقاہت، محقق قوانین شرعی و مؤسس مبانی اصولی، ابرمرد میدان معرفت و سلوک، قهرمان مسائل غیب و ملکوت وارسته از ماده و کثرات و طائری بلندپرواز در فضای قدس وحدت، حضرت امام خمینی ما را به فضای دیگری هدایت می‌کند که نمونه‌ای از آن ذکر می‌شود:

«معاد امری نیست که در همین نشئه طبیعت واقع شود، این انکار معاد و رجوع الی الله و تثبیت عالم طبیعت و تحلیه آن است. امر معاد مثل فساد و خاک شدن شجره و دوباره به صورت شجره در آمدن همان اجزاء به مرور زمان با تحولات و انقلابات طبیعت نیست. زیرا تغییر شجره به منزله برگشتن به نشئه دیگر نمی‌باشد در صورتی که ضرورت تمام شرایع این است که معاد، اثبات نشئه دیگر و اثبات عالم فوق‌الطبیعه است و لفظ معاد هم به معنی «عود الی الله» است، عود الی الله

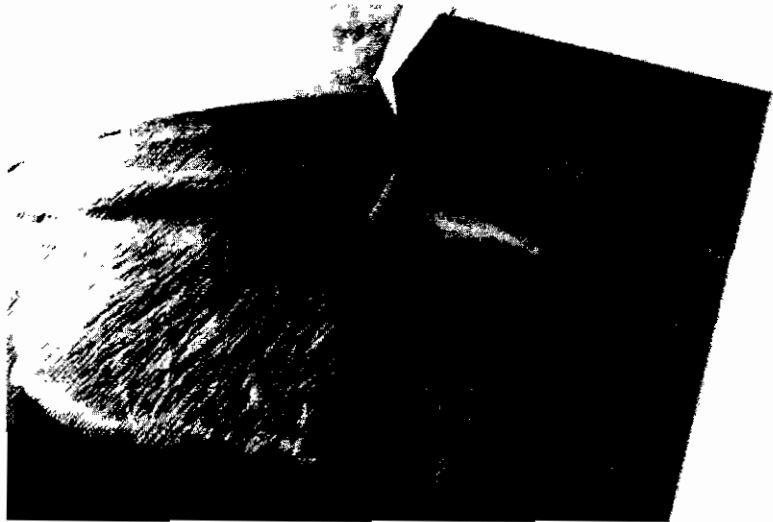
دانستن معاد، به سبب قربی است که آن نشئه به عالم الوهیت دارد...»^{۱۱۶}

بیان مطلب این است که اهمیت معاد سبب شده است خداوند سبحان از هر راه و شیوه درستی اندیشه‌های بشر را متوجه آن کند، گاهی با برهان عقلی و زمانی با دلیل نقلی و احیاناً از راه جدال احسن و گاهی با سوگند. آیات قرآن که امکان معاد را مطرح کرده چند طائفه است:

اول: آیاتی که دلالت دارد آفرینش آغازین بشر به فرمان خدا صورت گرفته و انسان قبل از خلقت هیچ یا آبی نگذیده، یا خاک، لجن و مانند آن بوده است پس معاد و برگشت آنان مشکل‌تر از آفرینش نخستین آنها نیست مانند آیات ۷۹ یونس، ۲۷ روم، ۱۵ ق، ۱۹ عنکبوت و ۲۹ اعراف،

دوم: آیاتی است که خداوند در آنها جریان آفرینشی با عظمت جهان هستی به ویژه آسمانها را برای فرهیختگان، خردورزان و سایر مردم ترسیم و قدرت خود را بازگو فرموده نظیر آیات ۹۹/اسراء، ۵۷/مؤمن و...

سوم: آیاتی که درباره زنده شدن زمین است که خود می‌تواند نمونه‌ای حسی و بارز بر امکان زنده شدن مردگان باشد نظیر آیات ۵۰/روم، ۱۹/روم.



چهارم: آیاتی است که آغاز آفرینش انسان، مراحل اولیه شکل‌گیری و سپس تحولات و تطورات شگفت‌آور و سرانجام تکامل جنینی به صورت انسان کامل را نمونه‌ای روشن بر امکان معاد می‌داند نظیر آیات ۵۹/ آل عمران، ۵۰/ حج و ...

پنجم: آیاتی است که سرگذشت‌هایی از نمونه‌های عینی زنده شدن مردگان را در برابر چشمان انسان به تصویر می‌کشد و به چشم سر می‌نماید این دسته آیات برای انسان‌های دیر باور می‌تواند سودمند باشد و کارگر افتد. نظیر آیات ۵۵-۵۶/ بقره، ۳-۷۲/ بقره و ...

اصحاب کلام در تصحیح معاد یکی از دو امر را از حقیقت مرتکب شده‌اند دو امری که هم با عقل و هم با نقل سازگار نیست: ۱) اعاده معدوم ممتنع است حتی برخی از آنان از قبیل فخر رازی بر امتناع آن ادعای ضرورت کرده است. ۲) با از میان رفتن هیكل انسان باز انسان باقی است و آیات قرآن را برای سخن خود حمل کرده‌اند. لکن باید گفته شود که انسان عین مزاج و امتزاج و هیكل و پیکر نیست بلکه همه اینها ابزار و ادوات نفس به شمار می‌روند و حقیقت انسان از بین رفتن نیست.

در برابر قول اول (منکران معاد) و دوم (متوقفان) نظر محققان فلاسفه و صاحبان دین بر اثبات معاد است. به نظر آنان معاد، حق و ثابت است ولی در میان آنان این اختلاف هست آیا این معاد جسمانی است فقط یا روحانی یا روحانی و جسمانی؟

گروهی از مسلمانان و عامه فقیهان و بسیاری از اصحاب حدیث و توده مردم معتقدند معاد تنها جسمانی است، زیرا اینان روح را از ریح گرفته‌اند و ریح مانند گلاب در گل‌سازی است و آنگونه که آتشی در زغال در بوته و درخت گل و روغن زیتون در بوته زیتون‌سازی و نافذ و جاری است و بدیهی است که همه اینها اموری جسمانی بلکه مادی هستند.

قول دیگر، معاد روحانی، بسیاری از فلاسفه قبل از اسلام و پیروان مکتب مشاء قبل از اسلام معتقدند معاد تنها روحانی است یعنی عقلی، اما در میان حکمای اسلام هیچ معاد را منحصر به روحانی ندانسته‌اند.

مرحوم آقا علی حکیم (ره) در کتاب سیل‌الرشاد علم المعاد گفته است در میان حکمای

اسلامی هیچ کس معتقد به معاد روحانی تنها نیست.

کثیری از بزرگان حکماء و مشایخ عارفان و گروهی از متکلمان اهل سنت و بسیاری از اصحاب امامیه قائل به معاد جسمانی و روحانی هستند. لکن تنها اختلاف فرعی اینست که آیا آن بدنی که در آخرت روح به آن تعلق می‌گیرد همین بدن دنیوی است یا بدنی است مثل این بدن؟ اما اینکه هیچ کدام از اعضاء، اشکال و خطوط بدن اخروی مثلی یا عینی بدن دنیوی باشد را هیچ کس نگفته است بلکه نظر بسیاری از اسلامیان بازگشت به این است که بدنی که برمی‌گردد غیر از بدن دنیوی است بحسب خلقت و شکل، یعنی صورت این بدن مناسب است با عالم آخرت ولی بدن همان است، این گروه استدلال می‌کنند که در بسیاری از روایات وارده درباره اهل بهشت و جهنم گویای این امر است و آیات قرآن نیز تعبیر «ان یخلق مثلهم» را بیان فرموده است.

فصل ۱۶: تأویل و تفسیر قرآن

قائلان مکتب تفکیک بحث‌های متعددی درباره تأویل و تفسیر قرآن و تفسیر به رأی مطرح

کرده‌اند که به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

۱- حضور تأویل: ... در ساختن مکتبها و فلسفه‌های امتزاجی، دست یازیدن امری ضروری و

حیاتی است که بدون آن عرصه مکتبی خاص ممکن نیست...

۲- ... باید همواره عالمانی دانا و توانا، در برابر سیل امتزاجها و التقاطها و تأویلهای بایستند، و به

سره‌سازی معارف قرآنی و حقایق آسمانی و علوم و حیانی اهتمام ورزند، و به عنوان یک «دقت

ضروری علمی، و یک لوی حق در برابر آستان شکوهمند قرآن» مرزها را پاس دارند، و ماهیت

جوهری حقایق مبدئی و معادی را از هرگونه هضم گشتن و تأویل شدن، و هویت دیگر یافتن،

وسایس و فرسایش مصونیت دهند و «حکمت قرآنی» را با فلسفه یونانی و عرفان گشته یافته از

مکاتب اسکندرانی و هندی و امثال آن در دنیا می‌زند، تا موجودیت علم قرآنی، و جوهر معارفی

قرآن کریم مصون ماند، و استقلال مکتب شناختی قرآن پاسی داشته شود... بدور از تحوّلها و

تطورها و تطبیقها و تأویلها و التقاطها و امتزاجها بدست آورند...^{۱۱۸}

اما بزرگ عالم ربّانی حکیم متعالی آیت حق حضرت روح الله امام راحل کبیر در بسیاری از آثار بیانی و بنایی به این مسأله پرداخته که مواردی از آنها به عنوان نمونه ذکر می‌شود:

● ... قرآن را منزلها و مرحله‌های و ظاهرها و باطنهایی است که پست‌ترین آنها است که در پوسته الفاظ محصور و در گورستان تعینات مدفون است چنانکه در حدیث است که از برای قرآن ظاهری است و باطنی و حلدی و مطّعی... زیرا تأویل قرآن را بجز خدا و استواران در دانش کسی نمی‌داند.^{۱۱۹}

بیان مطلب آنست که تأویل یعنی بازگشت - اَوَّلُ یعنی رجوع، تأویل در برابر تفسیر است، تفسیر دو قسم است تفسیر به باطن و تفسیر به ظاهر. تأویل جزو حقایق است نه جزو مفهوما، روزی که آیات الهی به مرحله عینیت خارجی می‌رسند، و این شخص هم که آیات حق را در دنیا نمی‌دید، پس چه توقّعی که فردای قیامت تأویل آن آیات را مشاهده کند «یوم یأتی تأویله» [سوره اعراف / ۵۳] طبق ۵ کریمه فوق روز تأویل قرآن فرا می‌رسد نه تفسیر آن. تفسیر قرآن در دنیاست. حال به ظاهر تفسیر شود یا به باطن. تفسیر با معنا و مفهوم کار دارد ولی تأویل با عینیت خارجی محقق می‌شود. آنها که همین کتاب را در دنیا فراموش کردند می‌گویند: انبیای الهی، حق را برای ما آوردند فردا می‌فهمند که اینها حق است ولی نمی‌توانند ایمان بیاورند، بدترین عذاب برای آنها این است که در قیامت حقّیت آیات را می‌فهمند ولی نمی‌توانند تصدیق کنند و ایمان بیاورند چون قیامت جای ایمان آوردن نیست. تأویل قرآن نظیر تعبیر خواب است، تعبیر خواب را باید مُعبّد از تعبیر خواب آنچه نائم دیده توضیح می‌دهد، تأویل وجود خارجی است. تأویل قرآن آنقدر اهمیت دارد که خداوند آن را در حیطه راسخین فی العلم می‌داند. تأویل از سنخ الفاظ در معانی نیست که با درس خواندن بفهمند. تأویل وجود خارجی است و از تفسیر خارج است. مفسّر قرآن شدن آسان است ولی مسؤؤل قرآن شدن سهل نیست. باید از ائمه اطهار (علیهم السلام) مرآوده داشته باشد.

اما تفسیر به معنای روشن کردن و پرده‌برداری از چهره کلمه یا کلامی است که بر اساس قانون محاوره و فرهنگ مفاهمه ایراد شده باشد و معنای آن آشکار و واضح نباشد. قهراً لفظی که



معنای آن بدیهی است بی‌نیاز از تفسیر است؛ چنانکه کلمه یا کلامی که با تعمیم ادا شده و از سنخ معنای باشد بر محور فرهنگ محاوره و تفاهم ایراد نشده است و حکم ویژه خود را دارد، بنابراین لفظ مفرد یا جمله‌ای با تدبیر و تأمل خردمندانه در آن مبادی تصویری و تصدیقی روشنی پیدا می‌کند. تفسیر قرآن گرچه شرایط و آداب متعددی دارد لیکن مهمترین شرط محوری آن لزوم روشنی بوده قرآن از یک سو تا برای مراجعه‌کننده قابل دیدن و فهمیدن باشد و بصیر و بینا بودن مفسر از سوی دیگر، تا لایق دیدن و فهمیدن باشد، زیرا اگرچه مثلاً خورشید تابان روشن است لیکن اعمی، احول، اکمه یا اصلاً آن را نمی‌بیند و یا آن را چنان که هست مشاهده نمی‌کند.

● و علم تأویل قرآن را به راسخین در علم اختصاص داده پس از ذات مقدس خود چنانچه فرموده: «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» [سوره آل عمران/۷]، یعنی قرآن را جز خدا و آنان که در دانش قدم استوار دارند، نمی‌دانند...]^{۱۲۰}

۳- حقیقت و لطیفه الهیه که علم به تأویل است به مجاهدات علمی و ریاضات عقلیه، مشفوع به ریاضات عملیه و تطهیر نفوس و تنزیه قلوب و تقدیس ارواح حاصل شود چنانچه حق تعالی فرماید «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» [آل عمران/۷] و فرماید: «لا یمسّه الا المطهرون [واقعه/ ۷۹] گرچه راسخ در علم و مطهر به قول مطلق، انبیاء و اولیاء معصومین هستند، و از این جهت، علم تأویل به تمام مراتب آن، مختص به آنها است، لکن علماء امت نیز از آن به مقدار قدم آنها در علم و طهارت، حظّ وافری است و لهذا از ابن عباس، رضی الله عنه، منقول است که: «من از راسخین در علم هستم.»^{۱۲۱}

بیان مطلب این است که عالمان فرزانه و صاحبان معرفت، در بخش فهم معارف از متون دینی، بابتی را به نام «تأویل» باز کرده‌اند که آن را به عنوان تنها راه مؤثر و نافذ برای رسیدن به اسرار آیات، روایات و بطون معارف شریعت به همگان شناسانده‌اند.

اگر به تعبیر جناب راغب در مفردات بازگرداندن چیزی به غایت مقصود است خواه آن چیز علم باشد، خواه فعل و کار، لیکن به حسب اصطلاح به دو معنا به کار رفته است: ۱- در اصطلاح اصولیان، فقیهان و متکلمان، که نوعاً به معنای حمل کلام برخلاف ظاهر و صرف کلام از ظاهر به



سمت لازم آن است که اگر قرینه‌ای بر این نوع تأویل باشد چنین امری مُجاز خواهد بود. ۲- در اصطلاح اهل معرفت، به معنای ارجاع کلام از ظاهر به باطن و فهم باطن کلام است. در حقیقت تأویل نزد این گروه، ژرف کاوی و سیر در عمق و فهم درون مایه کلام و نقب زدن از لایه‌های بیرونی به لایه‌های درونی تر کلام می‌باشد که اهل الله این نوع فهم از متون دینی را تأویل نامیده و آن را در مقابل تفسیر مألوف که فهم ظاهر و سطح کلام است قرار داده‌اند که حضرت امام در تعلیقه فصوص و مصباح الانس گفته‌اند:

«تنزیل الكتاب من عند الله بحسب المراتب السبع التي للعوالم، او للإنسان الكامل. فمراتب التنزیل سبعة؛ كما أن مراتب التأویل سبعة، و هی بعینها بطون القرآن إلى سبعة أبطن اجمالاً، و سبعین تفصیلاً»^{۱۲۲}

یعنی تنزیل و فرود آمدن کتاب از نزد خداوند، به حسب مراتب هفت گانه‌ای است که برای عوالم یا برای انسان کامل است. از این رو، مراتب تنزیل هفت مرتبه بوده، همچنان که مراتب تأویل هفت مرتبه است و نفسی این مراتب هفت گانه تأویل، همان بطون قرآنی تا هفت مرتبه به طور اجمال و هفتاد مرتبه به طور تفصیل است.

ایشان در این کلام، تأویل را به فهم باطن کتاب اطلاق فرموده‌اند و مراتب تأویل را به بطون متعدد قرآن مرتبط دانسته‌اند، این سخن را نباید دور ذهن شمرد که تأویل مکمل تفسیر ظاهری و مهینی بر آن است و در حقیقت تأویل و رسیدن به عمق اسرار شریعت، متمم و مکمل تفسیر ظاهری خواهد بود و تفسیر بدون آن، در صحنه‌های حساس بدون پشتیبانی است. و چه زیبا کلامی است از صدرنشین حکمت متعالیه ملاصدراى شیرازی در این زمینه: «لیس ممّا یناقض ظاهر التفسیر، بل هو اکمال و تمیّم له و وصول الی لبابه عن ظاهره، و عبور عن عنوانیه الی باطنه و سره»^{۱۲۳}.

مطالب مذکور خلاصه‌ای بود از جمع‌بندی نقد مکتب تفکیک از دیدگاه امام خمینی. بارالها! این دل هر جانی ما را یکجائی کن و این چشم دو بین را یک بین فرما، و جلوه

توحيد و تفرید و تجرید را در طور قلب ما متجلی کن، و جیل انانیت و انیت ما را مندک و فانی فرما و ما را به حد فنا رسان تا از رؤیت توکل نیز فارغ شویم. آنک الوکی المفضل^{۱۳۴} والحمدلله رب العالمین.

بی نوشتها:

۱۰۶. شرح جهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث سیزدهم، ص ۲۱۴.
۱۰۷. شرح جهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۳۶، ص ۶۰۸.
۱۰۸. شرح جهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۳۷، ص ۶۲۱-۶۲۲.
۱۰۹. التعلیقہ علی کتاب الکافی، ص ۳۲۲.
۱۱۰. فلسفہ الميثاق والولاية، ص ۳.
۱۱۱. شرح جهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۳۷، ص ۶۲۷.
۱۱۲. شرح جهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۳۸، ص ۶۳۶.
۱۱۳. سوره شوری، آیه ۱۱.
۱۱۴. سرالصلوة (معراج السالکین و صلوة العارفين)، امام خمینی، ص ۳۸.
۱۱۵. شرح جهل حدیث، امام خمینی، شرح حدیث ۱۲، ص ۱۹۸.
۱۱۶. تقریرات اسفار.
۱۱۷. مکتب تفکیک، ص ۴۹.
۱۱۸. مکتب تفکیک، ص ۷۴.
۱۱۹. شرح دعای سحر، امام خمینی، ص ۳۸.
۱۲۰. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۶۶.
۱۲۱. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۶۱.
۱۲۲. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۵۰.
۱۲۳. مفاتیح الغیب، ص ۸۲.
۱۲۴. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۱.